



تاتارها در منابع متقدم عصر مغول ایران

نخستین آشنایی گستردهٔ ایرانیان با تاتارها به واسطهٔ تجارت ماده‌ای خوشبو به نام مشک یا نافه بوده است. مشک انواع متعددی دارد، اما نوعی از آن که چینی (ختنی)، ختایی و تاتاری باشد خوشبوتر، کمیاب‌تر و گران‌تر بوده است. چون تاتارها تجارت مشک از شرق آسیا به طرف ایران را از آن خود ساختند، مشک یا نافهٔ تاتاری مشهور و معروف شد. احتمالاً اوج این تجارت در قرن دوازدهم میلادی بوده است که تاتارها دولتی نیرومند در مرز ختا و مغولستان تشکیل داده بودند. این نیز خود دومین عاملی به شمار می‌آید که تاتارها را صاحب‌نام ساخته بود. تا پیش از آن، اطلاع ایرانیان از تاتارها محدود به اخبار جغرافیایی محدودی می‌شد که در بعضی از منابع انعکاس یافته است. برای مثال در حدودالعالم که در قرن دهم میلادی نوشته شده است، از تاتارها به عنوان مشهورترین قبیلهٔ تغزغز نام برده می‌شود. [۱]** کتاب مسالک و ممالک استخری که پیش از این تاریخ نوشته شده، هرچند از تغزغز نام می‌برد اما نامی از تاتار به میان نمی‌آورد. در قرن یازدهم میلادی، ایرانیان بیش از پیش با تاتارها آشنا شدند. زیرا محمود کاشغری کتابی به نام دیوان لغت ترک نوشت و در آن اطلاعاتی را دربارهٔ تاتارها به

* عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز.

** شماره‌های درون کروشه مربوط به بخش پی‌نوشتها در پایان مقاله است.

ایرانیان عرضه کرد. [۲] آن‌هنگام دولت سلجوقیان در ایران بر سر کار آمده بود و مسلمانان بیش از پیش از اخبار ترکان مطلع می‌شدند. در همین دولت شخصیتی صاحب قدرت با عنوان امیر و حاجب و به نام «تتار» وجود داشت. کتاب *زبدة‌النصره* و *نخبة‌العصره* که از امیر تتار یا حاجب تتار نام برده است، هرچند وی را در تحولات سیاسی و نظامی پس از سلطان محمد سلجوقی (فوت ۴۹۸ هـ) فردی مؤثر ذکر می‌کند، اما توضیح بیشتری درباره او نمی‌دهد. [۳]

در قرن دوازدهم میلادی و پیش از قدرت گرفتن مغولان، نام تاتار به نحوی گسترده در ادبیات فارسی وارد شده است. در آن زمان تاتارها در مرزهای شمالی دولت ختا مستقر بودند و در حقیقت حائل میان دولت متمدن ختا یا چین شمالی و مغول‌ها به شمار می‌آمدند. پس از تحولات پی‌درپی نواحی شمالی چین که منجر به عقب‌نشستن دولت سونگ به نواحی جنوبی آن کشور شد، سرانجام دولت ختا در شمال چین به وجود آمد، اما چون دیوار معروف چین که از تهاجم اقوام صحراگرد جلوگیری می‌کرد در میانه کشور قرار گرفته بود، برای دولت ختا راهی وجود نداشت جز آنکه تاتارها را متحد خود سازد و از آنان به عنوان سدی در برابر صحراگردان مغول کمک بگیرد. [۴] به همین جهت تاتارها صاحب نقش و موقعیتی منطقه‌ای و جهانی شدند. آنان از یک سو مدافع جهان متمدن بودند و از سوی دیگر مسیر تجاری جاده ابریشم در شمال چین تا نزدیکی مرزهای ایران را حفاظت می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله، مورخ ایرانی در توضیحی که از قبایل مختلف مغولستان و نواحی مجاور آن در قرن دوازدهم میلادی ارائه می‌کند، بر اهمیت و جایگاه مهم تاتارها تأکید بسیار می‌کند و می‌گوید اهمیت تاتارها تا بدان حد بود که قبایل دیگر نیز خود را تاتار می‌نامیدند و به آنها می‌پیوستند. آنان صاحب ثروت و قدرت بسیار بودند و این اقتدار و آوازه را تا تشکیل امپراتوری مغول حفظ کردند. [۵]

در این دوران تاتارها نه تنها در حفظ مناسبات تجاری شرق و غرب مؤثر بوده‌اند بلکه خود نیز در این تجارت سهم داشته‌اند. سرزمینی که آنان در شمال چین در تصرف داشتند، از نظر برخورداری از چهارپایان و شکار و تولید پوستهای گرانبها مشهور بود. [۶] به خصوص ماده خوشبویی که از ناف نوعی آهو به دست می‌آمد، اهمیت تجاری بسیاری داشت.



تا زمانی که امپراتوری چین از قدرت و وسعت قلمرو برخوردار بود، این نوع آهو به آهوی ختن معروف بود. سپس چون دولت ختا در شمال چین مستقر شد، به آهوی ختا مشهور شد؛ و سرانجام چون تاتارها قدرت یافتند، به آهوی تاتار مشهور شد. بنابراین از طریق کاربرد این واژه در ادبیات فارسی می‌توان به تحولات قلمرو تاتارها در قرن دوازدهم میلادی پی برد. چون این ماده خوشبو از تجمع خون در ناف آهو به وجود می‌آید، ایرانی‌ها بدان نافه گفته‌اند. ضمناً بدان مشک هم می‌گفته‌اند که به معنای ماده خوشبو است. مشک یا نافه، ماده خوشبوی گرانبهایی بوده است که گفته‌اند بوی آن تا چهل سال دوام می‌آورد و اهمیت آن از این جهت بوده که ضمن خوشبویی موجب رنگین شدن لباس نمی‌شده است، لذا مردان هم از آن استفاده می‌کرده‌اند. سپس چون در مجاورت هوا قرار می‌گرفت، هرچند بوی آن از میان نمی‌رفت اما رنگ آن سیاه می‌شد. در چنین حالتی از آن برای خوشبوی کردن موی سر زنان استفاده می‌کردند. به این دلیل مشک، هم معنای خوشبویی و هم سیاهی را در ادب فارسی یافته است؛ چنان‌که حافظ، غزلسرای پرآوازه چنین می‌سراید:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

ظاهراً از مشک سیاه‌رنگ برای خوشبوکردن مرکب و در نتیجه ساختن نامه‌های خوشبوی استفاده می‌کردند یا به خاطر سیاهی رنگ مرکب آن را مشک نامیده‌اند. فردوسی در این باره می‌فرماید:

بفرمود تا پیش او شد دبیر بیاورد قرطاس و مشک و عبیر

کمیابی و ارزش مشک موجب شده بود تا گاهی از آن در ساختن آلیاژ مسکوکات نیز استفاده کنند. نرشخی در شرح ضرب سکه بخارا معروف به غطریفی می‌نویسد: «بر آن اتفاق کردند که سیم زنند از شش چیز، زر و نقره و مشک و ارزیز و آهن و مس، همچنان کردند.» [۷]

اهمیت و ارزش مشک و نیز نقش مهمی که تاتارها در تجارت آن داشتند موجب شد



تا در قرن دوازدهم میلادی، شاعران بزرگ فارسی‌زبان مانند خاقانی، انوری و ناصرخسرو در اشعار خود به آهوی تاتار مکرراً اشاره کنند. به عنوان مثال، خاقانی می‌سراید:

آهوی تاتار را سازد اسیر چشم جادوخیز و عنبرموی تو
یا:

آهو ز سنبل تاتار چرید نه به مشک است زنده نام تاتار
خاقانی در این اشعار، زیبایی آهوی تاتار را با زیبایی یار قرین هم دیده است.
نیز از انوری است:

ور یک نسیم خُلق تو بر بیشه بگذرد از کام شیر نافه برد آهوی تاتار
نشود مشک اگر چند فراوان ماند جگر سوخته در نافه آهوی تاتار
نیز نظامی گنجوی:

چو بر سنبل چرد آهوی تاتار نسیمش بوی مشک آرد به بازار
نیز از منوچهری دامغانی:

هم گوهر تن داری هم گوهر نسبت مشک است در آنجا که بود آهوی تاتار
همچنین خاقانی در وصف مشک تاتار می‌سراید:

از گرد راهش آسمان ترمغز گشته آنچنان
کز عطسه مغزش جهان پرمشک تاتار آمده
و نظامی می‌گوید:

برده رونق به نیز بازاری تار زلفش ز مشک تاتاری
و ناصرخسرو:

نه در پر و منقار رنگین سرشته چو گل مشک خر خیز و تاتار دارد



یا در قرن هفتم سعدی می‌گوید:

عود می‌سوزند یا گل می‌دمد در بوستان
دوستان با کاروان مشک تاتار آمده است

هرچند تا مدت‌ها همچنان نام تاتار با آهوی زیبا و خوشبویی مشک در ادبیات فارسی باقی ماند و ادامه یافت و آهوی زیبای خوشبوی تاتار تمثیلی از معشوق دلربا شد [۸]، اما از اوایل قرن سیزدهم میلادی نام تاتار بیشتر در اخبار فتوحات مغول در منابع فارسی و عربی منعکس شده است. از آنجا که تا سالها پس از شروع فتوحات مغول، مسلمانان همچنان تاتارها را صاحب نام و آوازه می‌شناختند، از اینرو مهاجمان مغول را هم در ابتدا تاتار می‌خواندند. رشیدالدین فضل‌الله که در اوایل قرن چهاردهم میلادی کتاب خود را می‌نوشت، در توضیح این امر می‌نویسد: «پیش از این نیز به سبب قوت و شوکت تاتار همین فقیه بوده (اینکه همه ترک‌ها خود را مغول می‌نامند) و بدین سبب هنوز در بلاد ختای و هند و سند و چین و ماچین و بلاد قرقیز و کلار و باشقر و دشت قبچاق و ولایات شمال و اقوام اعراب و شام و مصر و مغرب، تمام اقوام ترک را تاتار می‌گویند.» [۹]

به گزارش ابن ابی‌الحدید، سلطان محمد خوارزمشاه هنگامی که از مقابل لشکریان چنگیز به فرماندهی جبه‌نویان و سبتای بهادر می‌گریخت، مدام می‌گفت: «قره‌تاتار گلدی»؛ یعنی «تاتارهای سیاه آمدند» [۱۰]. هرچند واژه‌های تاتار سیاه یا سفید، طرز تلقی چینی‌ها از اقوام صحراگرد مرزهای شمالی خویش بوده است، اما در همان زمان عبارت تاتار سیاه تا بدان حد مشهور شد که ابوالفداء در تقویم‌البلدان گروهی از سیاهان آفریقا به نام دمام را نیز از تاتارهای سیاه دانست [۱۱].

به طور کلی همه منابع فارسی در نیمه اول قرن هفتم هجری / نیمه اول قرن سیزدهم که نویسندگانشان از سال ۶۱۶ ه. ق. / ۱۲۱۹ م. شاهد حملات مغول بوده‌اند، مهاجمان را تاتار نامیده‌اند؛ از جمله نجم‌الدین دایه صاحب کتاب معروف مرصادالعباد [۱۲] (تألیف ۶۳۵ ه.) و شمس قیس رازی صاحب اثر معروف المعجم فی معاییر الاشعار العجم [۱۳] (تألیف ۶۱۸ ه.) و ابن‌اثیر در کتاب پرآوازه الکامل فی التاریخ [۱۴] (تألیف ۶۲۹ ه.) و نسوی مؤلف دو اثر معروف نفثة‌المصدور [۱۵] (تألیف ۶۳۵ ه.) و سیرت

جلال‌الدین [۱۶] (تألیف ۶۳۹هـ) در همه‌جا فقط از تاتار که بعضاً به صورت «تتر» یا «تتار» نیز ضبط شده، نام برده‌اند. [۱۷] منظور آنان از تاتار، نیروهایی است که از سال ۶۱۶هـ. ق. / ۱۲۱۹م. ایران و ممالک مجاور آن را مورد حمله قرار داده بودند.

متنهای فارسی و عربی که تا اینجا بدانها اشاره شد و نام تاتار را برای نامیدن لشکریان چنگیزخان به کار برده‌اند، همگی مربوط به نیمه اول قرن هفتم هجری / نیمه اول قرن دوازدهم‌اند. در همین دوره لشکرهای مغول چندین نوبت به نواحی شرقی اروپا نیز حمله کردند و ضمن تصرف روسیه، در لهستان و مجارستان نیز دست به فتوحاتی زدند. اروپاییان به این مهاجمان نام «تارتار»^۱ دادند؛ هرچند وحشت ناشی از حملات آنان یادآور واژه کهن «تارتاروس»^۲ به معنای جهنم بود، اما در قدم اول این واژه، صورتی تحریف‌شده از نام تاتار بوده است. [۱۷] در روسیه رواج واژه تاتار به واقع بدین دلیل بود که اکثریت نیروهای تحت فرمان جوچی و فرزندانش که بعدها اردوی زرین را ساختند، از تاتارها بودند. [۱۸] اولین سفیران اروپایی که در قرن سیزدهم به دربار خانان مغول رفته‌اند نیز در گزارشهای خود تفکیکی میان تاتار و مغول قائل نشده‌اند. پلان کارپین^۳ که در سال ۱۲۴۵م. به مغولستان رفته است، شرح سفر خود را از سرزمین تاتارها آغاز می‌کند و سپس از مغولان سخن به میان می‌آورد. او از راه روسیه به مغولستان سفر کرده بود. سفیر بعدی پرآوازه اروپایی به دربار مغول، ویلیام روبروک بود که هم از تاتاران و هم از مغولان در گزارش خود سخن گفته است. او از راه فلسطین، ایران و روسیه به مغولستان سفر کرد. [۱۹] دیگر سفیرانی هم که در این دوره از اروپا به مغولستان رفته‌اند تفاوت چندانی میان مغول و تاتار، به‌خصوص در ذکر نام آنها، قائل نشده‌اند. [۲۰]

در ایران در قرن سیزدهم میلادی، منابع فارسی و عربی با توجه به آوازه تاتارها در تجارت میان چین و ایران و نیز دولت و قدرتی که قبل از مغول داشتند، دولت چنگیزخان و فرزندانش را تا مدتها تنها به نام تاتار می‌شناختند. چنان‌که ملاحظه شد، در منابع ایرانی نیمه اول قرن هفتم هجری / نیمه اول قرن سیزدهم واژه تاتار کاربرد عام دارد. در منابع

1. Tar Tar
2. Tartarus
3. Plano Karpini



مربوط به اواسط قرن هفتم هجری / اواسط قرن سیزدهم نیز تا حدود زیادی این وضعیت ادامه یافته است. ابن ابی‌الحدید در اثر معروف خود شرح نهج البلاغه فقط واژه تاتار را به کار برده است. [۲۱] معاصر او ابن فوطی هم در کتاب حوادث الجامعه و تجارب النافعه فی مائه السابقه به جای مغول از واژه تاتار استفاده می‌کند. [۲۲] نخستین اقدام جدی برای بازشناختن تاتار از مغول، سرانجام در اواسط قرن هفتم هجری / اواسط قرن سیزدهم به وسیله عظام‌الک جوینی انجام شد. او که در سالهای ۶۵۴-۶۵۶ ه. / ۱۲۵۸-۱۲۵۹ م. اثر معروف خود تاریخ جهانگشا را نوشت، دو نوبت به مغولستان سفر کرده بود. دقت نظری که جوینی در اثر خود به کار بست موجب شد تا برای نخستین بار عنوان دولت مغول برای چنگیزخان و جانشینانش به کار رود و تاتارها به عنوان جزئی کوچکتر از آن مشخص شوند. [۲۳] این تفکیک و تمیز را هرچند با پیشقدمی جوینی می‌توان دید، اما منحصر به او نبود. دو سال بعد، قاضی منهاج سراج جوزجانی کتاب طبقات ناصری را در هند نوشت (۶۵۸ ه. / ۱۲۵۹ م.) او در سراسر کتاب خود واژه مغول را به کار می‌برد. [۲۴] عملیات سالی‌نویان تاتار از سرداران دولت مغول در مرزهای هندوستان در زمان تألیف طبقات ناصری نیز موجب نشد که او مانند مورخان پیش از خود تاتار و مغول را با یکدیگر اشتباه نگیرد. [۲۵]

اقدامی که جوینی در تشخیص تاتار از مغول آغاز کرده بود، سرانجام در جامع‌التواریخ نوشته رشیدالدین فضل‌الله کاملاً تحقق یافت. رشیدالدین در برشمردن اقوام و قبایل صحرانورد، تاتارها را با ذکر محل اقامت، شعبات آنان و نیز موقعیتشان در امپراتوری مغول معرفی می‌کند. او در نهایت نتیجه می‌گیرد که تاتارها بیش از سی خانوار در ایران نیستند. [۲۶] شاید روستاهای کنونی تاتار از بخش ورزقان شهرستان تبریز؛ تاتار ده، روستایی از دهستان بزینه‌رود؛ بخش قیدار شهرستان زنجان؛ تاتار، روستایی از دهستان ساری سوباسار، و بخش پلدشت شهرستان ماکو یادگاری از آنان در ایران باشند. [۲۷] اسب تاتاری و معروف‌تر از آن گوسفند تاتاری که نژاد غالب گوسفند کنونی ایرانی است نیز یادگار آن قوم در ایران به شمار می‌آید. در حالی که مترادف دانستن نام تاتار با مغول در منابع فارسی کنار گذاشته می‌شد، از اواخر قرن هفتم واژه دشت تاتار معادل دشت قبچاق گرفته شد و دولت اردوی زرین بیشتر با نام تاتار شناخته گردید. چنان‌که ابوالفداء،

برکای را پادشاه تاتارهای مسلمانان ذکر می‌کند. [۲۸] چنین تحولی در مورد واژهٔ مشک نیز وجود دارد. خواجه نصیرالدین توسی که در اواسط قرن هفتم (۶۵۷-۶۵۴ ه.ق) کتاب تنسوق‌نامهٔ ایلخانی را نوشته است، در معرفی انواع مشک می‌نویسد مشک ختئی و ختایی از معروف‌ترین مشک‌ها هستند. او سپس می‌افزاید، مشک ختایی را از سرحد ختا می‌آورند و بیشترین مشک که در این زمان بدین‌جانب می‌آورند، مشک ختایی است. [۲۹] او هیچ اشاره‌ای به تاتارها و نیز مشک تاتاری نمی‌کند. چند دهه بعد؛ یعنی در سال ۵۷۰۰ ه.ق / ۱۳۰۰ م. که ابوالقاسم کاشانی کتاب عرایس الجواهر و نفایس الاطایب را نوشت، سخن خواجه نصیرالدین را روشن ساخت.

کاشانی می‌نویسد: «بهترین مشک چینی است و سپس ختایی، که از وسط بلاد ختای می‌آورند و عزیزالوجود است.» او پس از برشمردن چند نوع مشک دیگر می‌افزاید: «بعد از آن مشک تاتاری باشد مشابه نافه‌های ختایی و آن نوعی نیکوست و درین زمان بیشتر از آن نوع می‌افتد کی مغول تا سرحد قمجو آن آهو را صید می‌کند.» [۳۰] بدین ترتیب معلوم می‌شود که تجارت مشک از تاتارها به مغولان رسیده است. از اینرو کم‌کم نام تاتار از مشک و تجارت آن با ایران برداشته شد؛ همانگونه که در ایران نام پرآوازه «تاتار» با «مغول» جایگزین گردیده بود.

پی‌نوشتها:

۱. حدود العالم من المشرق الی المغرب، تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تهران، انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲، ص ۲۳۲.
۲. ابواسحق ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸، صص ۱۰-۱۲.
۳. محمود کاشغری، دیوان لغت ترک، ترجمه محمد دبیرسیاقی.
۴. بُنداری اصفهانی، زبدة‌النصر و نخبة‌العصره، ترجمه محمدحسین خلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، صص ۲۴۱-۲۴۰.
۵. رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۲۴۰ به بعد.
۶. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳، ص ۷۷. توصیف رشیدالدین از تاتارها قبل از به‌قدرت‌رسیدن چنگیزخان چنین است:



«در قدیم الايام اکثر اوقات بر اغلب اقوام و ولايات مستولى و مسلط بوده‌اند، و با جاه و شوکت و حرمت تمام و از غایت عزت و حشمت دیگر اصناف اتراک علی اختلاف طبقاتهم و اسامیهم خود را به نام ایشان مشهور کرده‌اند و همه را تاتار می‌گفته. و آن اقوام مختلف جاه و منصب خود در آن داشتندی که خود را به ایشان مخصوص گردانند و به نام ایشان مشتهر شوند؛ چنانکه در این زمان بواسطه دولت چنگیزخان و اروغ او چون ایشان مغول‌اند و دیگر اقوام اتراک مانند جلاء و تاتار و اویرات و اونگوت و کرایت و نایمان و تنگنوت و غیرهم که هر یک را اسمی معین و لقبی مخصوص بوده جمله از روی تفاخر خود را مغول می‌گویند.» ص ۷۸-۷۷.

۷. نورسخی، تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۵۱.

۸. به عنوان مثال به این اشعار نگاه کنید:

فردوسی:

ز بس نافه مشک و چین و پرنده ز آرایش روم و ز بوم هند
مسعود سعد سلمان:

نی‌آم چو آهو کز کشور دیگر بچرد نهد معطر نافه به کشور دیگر
خاقانی:

دستم از نامه او نافه‌گشای سخن است کآهوی تبت توران به خراسان یابم
حافظ:

مزدگانی بده ای خلوتی نافه‌گشای که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد
حزین:

زلف مشکین تو هر جا که شود غالیه‌سا نکهت از نافه چین متفعل آید بیرون
قائنی:

گیرم که عنبرین نافه ختاست کس نافه ارمغان نبرد جانب ختا
ظهیر فاریابی:

سپیده‌دم که صبا مژده باد بهار دهد دم هوا مدد نافه تشار دهد
رشیدالدین، پیشین، ص ۷۸.

۹. رشیدالدین، پیشین، ص ۷۸.
۱۰. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، به تحقیق ابوالفضل ابراهیم، قم، منشورات مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، الجزء الثامن، ۱۴۰۴ هـ. ق، ص ۲۲۸.

۱۱. نوشته ابوالفداء چنین است: «در جانب جنوبی زمین و در آفریقا ابن سعید گوید دمدمه شهری است که دمامد از آن بیرون آمده و بر بلاد نوبه و حبشه تاخته‌اند. خروج ایشان در سال ۶۱۷ یعنی سال خروج تتر بر ممالک عجم بوده است. چه دمامد نیز از ترهای سیاه‌اند.» ن.ک. ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۶۰۳.

۱۲. نجم‌الدین ابوبکر بن محمد معروف به دایه، مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷، ص ۱۶ به بعد.

۱۳. شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۰، ص ۶.
۱۴. عزالدین علی‌بن‌الحسین معروف به ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۶ م. جزء ۱۲، اکثر صفحات.
۱۵. شهاب‌الدین محمد خرنزدی زیدری نسوی، نفثة‌المصدور، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسین یزدگردی، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳، ص ۱۱ به بعد.
۱۶. نورالدین محمد زیدری نسوی، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، ترجمه محمدعلی ناصح، تهران، انتشارات سعدی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، اکثر صفحات.
۱۷. ظاهراً به کاربردن واژه «تارتاروس» و سپس «تارتار» برای نامیدن مغولان مهاجم به اروپا نخست توسط ماتیو پاریس (Matthew Paris) مورخ قرون وسطی صورت گرفته است، نگاه کنید به:
The Mission of Friar William of Rubruck, his Journey to the Court of the Great Khan Mongke 1253 - 1255. Trans. Peter Jackson, Introduction, notes and appendices by Peter Jackson with David Morgan, The Hakluyt Society, London, 1990, P. 59.
- دوراکه ویلتس در توضیح رواج واژه «تارتار» در اروپا معتقد است که زولیان، فرستاده پادشاه مجارستان در سال ۱۳۳۷ به طرف مغولان، این واژه را متداول ساخت. «این نکته شایان توجه است که زولیان که به لاتینی می‌نوشت، مغولان را «Tar Tar» خوانده است؛ یعنی تاتاران. در این گزارش یکی از نخستین موارد استفاده از این اصطلاح را می‌بینیم که از این پس مغولان در اروپا با همین نام شناخته شدند. به هنگام یورش مغولان بی‌گمان کومان‌ها بودند که نام مغول را در اروپا بر سر زبانها انداختند. ولی در اندک‌زمانی نام تاتار را همه پذیرفتند، زیرا که این لفظ با لغت لاتینی «Tartarus» به معنی دوزخ همانند بود. مردم چنین می‌پنداشتند که این مغولان همان عملة دوزخ هستند. لفظ «Tar Tar» در ایتالیایی و فرانسوی و انگلیسی متداول شد، ولی «Tatar» در آلمانی و زبانهای اروپای شرقی رایج گشت.» ن.ک. دوراکه ویلتس، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۳، ص ۶۶.
۱۸. سفرنامه پلان‌کاربن، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، انتشارات فرهنگسرای یساوی، ۱۳۶۳، ص ۲۹ به بعد.
19. William of Rubruck, *Ibid*, P. 59.
۲۰. دوراکه ویلتس، پیشین، ص ۶۹ به بعد، نیز
- Henry Yule, *Cathay and the way thither*, Cheng wen Publishing, 1915.
۲۱. ابن‌ابی‌الحدید، پیشین، ص ۲۱۸ و مابعد.
۲۲. ابن‌فوطی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق‌بن‌احمد، الحوادث الجامعه و التجارت النافعه فی مائه السابعة، بغداد، المكتبة العربیه، ۱۳۵۱ هـ.ق.



۲۳. عظاملك جوینی، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران، انتشارات بامداد و ارغوان، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۲۴. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۹۰ به بعد.
۲۵. همان، ج ۱، ص ۴۹۴.
۲۶. رشیدالدین، پیشین، ص ۸۷، ۹۳-۷۶.
۲۷. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ماده تاتار.
۲۸. ابوالفداء، پیشین، ص ۶۱۵-۶۱۲.
۲۹. خواجه نصیرالدین توسی، تنسوق نامه ایلخانی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳، ص ۲۵۰-۲۴۹.
۳۰. ابوالقاسم کاشانی، عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵، ص ۲۵۱-۲۵۰.